

نقش امیرعلیشیر نوایی در سیاست‌های اعمال شده سلطان حسین بایقرا

امیر نعمتی لیمائی

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران

عطاءالله حسنی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

پست الکترونیک: Amir.nemati.limae@gmail.com

چکیده:

امیرعلیشیرنوایی از جمله بازیگران پرکنش صحنه سیاست در واپسین دهه‌های حکومت تیموریان به شمار می‌آید. از این روی، در این مقاله با بهره‌جستن از روش تحقیق تاریخی تلاش شده است درک گردد نقش او در سیاست‌های اعمال شده از سوی پادشاه وقت، سلطان حسین بایقرا، چه اندازه بوده و چه تأثیری بر چند و چون کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی رخ داده در آن عهد نهاده است. آنچه هویدا می‌نماید، بررسی مجموعه داده‌های تاریخی و آگاهی‌های موجود نشان داد که نوایی نه تنها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی سلطان تأثیرگذار بود، بلکه در ترکیب و آرایش نیروهای سیاسی و فراز و فرود موقعیت آنان هم حضوری مؤثر داشت. افزون بر این، برای وی در فرونشاندن و یا برکشیدن آتش نبردهای داخلی این روزگار نیز سهم به‌سزایی در نظر باید گرفت.

واژگان کلیدی: امیرعلیشیرنوایی، سلطان حسین بایقرا، جنگ‌های داخلی، نیروهای سیاسی، سیاست‌های حکومتی

مقدمه:

امیرعلیشیرنوایی فرهنگمرد و سیاست‌ورزی که به سال ۸۴۴ هـ.ق (۸۱۹ هـ.خ / ۱۴۴۱م) چشم به جهان برگشود و در سال ۹۰۶ هـ.ق (۸۷۹ هـ.خ / ۱۵۰۱م) دیده بر دنیا فروبست، از جمله بازیگران فعال صحنه سیاست در واپسین دهه‌های حکومت تیموریان در ایران به شمار می‌آید. نوایی در درازنای حیات سیاسی خویش، مناصب حکومتی گوناگونی چون مهرداری، امارت دیوان اعلی، حکومت هرات و حکومت استرآباد را عهده‌دار شد. اما آنچه شخصیت وی را در سلسله مراتب قدرت آن روزگار اهمیت و اعتبار افزونتری می‌بخشید آن بود که در بیشتر برهه‌های زمانی به عنوان ندیم و مشاور اصلی پادشاه وقت، سلطان حسین بایقرا، شناخته می‌شد. این مهم همراه با آگاهی افزونی که ثمره سالها دانش‌اندوزی و علم‌آموزی مجدانه بود، موجب می‌گشت او همواره گام‌هایی مؤثر در آوردگاه سیاست برنهد. حضور توانمندانه امیرعلیشیر نوایی در این وادی موجب رخنمونی این پرسش در ذهن می‌شود که نقش او در سیاست‌های اعمال‌شده از سوی سلطان حسین بایقرا، چه اندازه بوده و چه تأثیری بر چند و چون کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی رخ داده در آن عهد نهاده است؟

آنچه هویدا می‌نماید، شماری از پژوهندگان تاریخ به این موضوع توجه داشته و در پژوهش‌های خویش بدین مهم پرداخته‌اند. در این مقاله نیز تلاش شده تا اطلاعات و نتایج این پژوهش‌ها به صورتی بهینه مورد کاربرد قرار گیرد. با وجود این بایسته است یاد شود، در پیشینه این پژوهش‌ها بررسی‌ها آنگونه که باید و شاید و به صورت جامع انجام پذیرفته است. به عنوان نمونه تعابیر و تفاسیر، مهدی‌فرهانی‌منفرد، در کتاب، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، به هنگام بحث از چند و چون سیاست‌ورزی امیرعلیشیر، با دیدگاهی فرهنگ‌محور بیشتر به حضور مؤثر او در چگونگی ترکیب و آرایش نیروهای سیاسی معطوف است و عنایت کمتری به مواردی چون نقش امیرعلیشیر در جهت‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی سلطان حسین بایقرا و ... دارد (فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۱: ص ۲۲۶-۱۶۸). بر تحلیل‌های پژوهشگر پاکستانی، صغری بانو شگفته، که نویسنده کتابی با عنوان، شرح احوال و آثار فارسی امیرعلیشیر نوایی متخلص به فانی، است، نیز می‌توان این ایراد را روا دانست که وی با دیدگاهی جانبدارانه و نه بی‌طرفانه به امیرعلیشیر و اقدامات او نگریسته و از این روی عملکرد وی را شایسته ستایش‌های افزون پنداشته است (شگفته: ۱۳۸۷). ناگفته پیداست که رویکردی چنین در نگارش یک اثر تاریخی تا چه حد از ارزش و ارج آن فرو خواهد کاست. مؤلف کتاب، زندگانی سیاسی

میرعلیشیرنوایی، یعنی تاریخنگار روس تبار، واسیلی ولادیمیر بارتولد، نیز اگرچه تلاش داشته تا به واکاوی و بررسی وجوه گوناگون سیاست‌ورزی‌های امیرعلیشیر بپردازد و در این راه تا اندازه‌ای موفق بوده است، اما اصرار او بر تبیین رخدادهای تاریخی با توجه به اصول فلسفه مارکسیسم تا اندازه‌ای تحلیل‌هایش را دچار سستی ساخته است. افزون بر این، او در کتاب خویش به مواردی چند و از جمله آن‌ها نقش امیرعلیشیر در سیاست خارجی هیچگونه توجهی نداشته، که بی‌گمان خود موجبی بر کاستی و نقصان برخی تفاسیر او است (بارتولد، ۱۳۴۶). امیر تیمور رفیعی در مقاله‌ای که با عنوان، وزارت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی در عهد سلطان حسین بایقرا، منتشر ساخته، به درستی بر نقش فعال امیرعلیشیر در برگماردن و برکناری وزیران اشاره داشته و در این باره مطالبی قابل تأمل بیان نموده است، اما چون موضوع نوشتار وی به طور مستقیم با امیرعلیشیر در پیوند نیست، سخن او در این باره به تقریب محدود به زمانی است که امیرعلیشیر را ارتباطی با خواجه نظام‌الملک خوافی باشد (رفیعی، زمستان ۸۷: ص ۸۷-۶۱). نوشته‌های دیگر پژوهشگرانی که درباره امیرعلیشیر نگاشته‌اند و از جمله آن‌ها می‌توان پترسکوسیروف، واحدی جوزجانی، برتلس، سیدمحمد عبدالله، آگاه سری لوند و ... را نام برد، نیز کاستی‌هایی همسان با آنچه گفته شد را دارا هستند.

درحقیقت، نامکشف بودن نسبی بسیاری از جنبه‌های سیاسی زندگانی امیرعلیشیر در کنار عواملی چون جایگاه ویژه امیرعلیشیر نوایی در تاریخ ایران، از جمله اصلی‌ترین دلایل نگارش این مقاله به شمار می‌آید. شایسته یادکرد است، اندک بودن مجموعه اطلاعات و آگاهی‌هایی که منابع آن روزگار در این زمینه به دست می‌دهند و همچنین پراکندگی فوق‌العاده این داده‌ها، کار یافتن پاسخی دقیق و متقن برای پرسش‌های یادشده را دوچندان دشوار می‌سازد. با تمام این اوصاف، راه‌گریزی جز استفاده از همین اطلاعات جسته و گریخته موجود نیست و به ناگزیر با دقت و موشکافی در رخدادهای سیاسی آن عهد باید کوشید تا به جوابی قانع‌کننده دست یافت. این مهم را به رغم تمام دشواری‌های پیش‌روی ناشی از کمبود و تشتت اطلاعات، از چند جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد، نخست، نقش امیرعلیشیر در سیاست‌های اعمال شده از سوی سلطان، دوم، نقش او در منازعات و نبردهای داخلی حکومت تیموری و سوم حضور مؤثر او در چگونگی ترکیب و آرایش نیروهای سیاسی.

نقش امیرعلیشیر نوایی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی سلطان حسین بایقرا

اطلاعات جسته و گریخته‌ای که منابع در اختیار قرار می‌دهند نشان از آن دارد که امیرعلیشیر در سیاست‌های اعمال‌شده از سوی سلطان نقشی تأثیرگذار در تمامی مراحل آن، از تصمیم تا اجرا، ایفا می‌نموده است. چرایی و چگونگی رسمیت نیافتن تشیع به عنوان مذهب رسمی یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هایی است که بر اهمیت نقش امیرعلیشیر و گوش‌سپاری سلطان حسین بایقرا به مشاوره‌های او تأکید می‌کند.

برابر با تاریخ، سلطان حسین بایقرا به تشیع متمایل بود. وی در اشعارش، حسینی، تخلص می‌نمود و اذعان می‌داشت:

کوری چشم منافق من حسینی مذهبم

راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست

(زمچی اسفزاری، ج ۲، ۱۳۳۸: ص ۳۲۹)

سلطان حسین بایقرا که به تعبیر مورخی چون خواندمیر «پیوسته دست تولا به ولای اهل بیت» داشت (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۲۶) در برهه‌ای از زمان در صدد آن برآمد تا خطبه و سکه به نام امامان دوازده‌گانه شیعه (ع) برقرار دارد، اما بعضی او را مانع شدند (بابر، ۱۳۰۸ هـ.ق: ص ۱۰۴). و خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۲۶). بیشتر نویسندگان منابع دسته اولی چون حبیب‌السیر، روضه‌الصفاء و بدایع‌الوقایع چندان بدین موضوع که مخالفان رسمیت تشیع را چه کسانی تشکیل می‌داده‌اند نپرداخته و تنها از متعصبان حنفی مذهب سخن گفته‌اند. با وجود این، اشاره‌های کوتاه، گزیده و تا اندازه‌ای مبهم برخی دیگر از مولفان آن روزگار چون زمچی اسفزاری و نظامی باخزری آشکار می‌دارد که امیرعلیشیر بزرگترین مخالف اجرای چنین سیاستی بوده است (زمچی اسفزاری، ج ۲، ۱۳۳۸: ص ۳۳۰ - ۳۲۹ و نظامی باخزری، ۱۳۷۱: ص ۱۴۸ - ۱۴۷). این مهم نکته‌ای است که مورد تأیید تاریخ پژوهان کنونی بوده و آنچه آشکار می‌نماید آرای آنان در این زمینه از همسانی و تطابق برخوردار است (بیانی، ۱۳۸۷: ص ۲۲۳. و رویمر، ۱۳۷۹: ص ۱۴۴). گفتنی است، در برخی کتاب‌های تاریخی نگاشته شده به روزگار صفوی نه با اشاراتی گذرا و سرشار از ابهام، بلکه به صورت مفصل، از نقش امیرعلیشیر در رسمیت نیافتن تشیع سخن گفته شده است. شرحی که مؤلف گمنام اما متعصب در تشیع روزگار صفوی، یعنی نویسنده کتاب عالم‌آرای شاه اسماعیل، در این باره بیان داشته کاملترین گزارشی است که امروزه در دست است و تا اندازه‌ای می‌تواند رمز و راز چرایی و چگونگی درپیش گرفتن چنین سیاستی از سوی امیرعلیشیر را عیان دارد.

روزی سلطان کل مردم هرات را فرمود که در مسجد جامع جمع نموده، اراده خطبه به نام نامی حضرات ائمه معصومین نموده، چون خطیب به منبر رفته شروع به خطبه کرده، هنوز به اتمام نرسیده بود که مردم هرات از جای درآمده، خطیب را از بالای منبر کشیده، پاره پاره کردند. سلطان بی‌دماغ شده به امیرعلیشیر فرمودند که مردم هرات بسیار بی‌حیا و ادب بوده‌اند و بی‌ادب هم شده‌اند، باید اکثر ایشان را به جزا رسانید. امیرعلیشیر عرض نمود که هرگاه نواب پادشاهی خواسته باشند، باید که این خیال‌ها را به خاطر شریف راه ندهند (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۸: ص ۳۴۴ - ۳۴۳).

نیازمند یادآوری است، شماری از پژوهندگان تاریخ چون، شیرین بیانی، مانع شدن امیرعلیشیر بر رسمیت یافتن تشیع را دلیلی آشکار بر سنی‌مذهب بودن وی پنداشته‌اند (بیانی، ۱۳۸۷: ص ۲۳۳). اما شاید انگیزه امیرعلیشیر از این اقدام چیز دیگری بوده باشد. به عنوان نمونه، دوران‌دیشی سیاسی و مصلحت‌سنجی او را می‌توان برهانی بر این مهم برشمرد. شاید او همانگونه که امرای شیعی مذهب بویهی، به رغم تسلط کامل بر تختگاه خلفای عباسی، بغداد، برای جلوگیری از به خطر افتادن ارکان حکومت، خلافت سنی، را برنینداختند، در آن فکر بوده که رسمیت یافتن تشیع می‌توانسته بهای سنگینی چون اضمحلال سلطنت را در پی داشته باشد. صغری بانو شگفته، از جمله کاوشگران تاریخ است که چنین ایده‌ای دارد. وی در کتاب خویش، اقدام امیرعلیشیر در مخالفت با تصمیم سلطان حسین بایقرا را از آن روی دانسته که او صلاح حکومت را در نظر داشته و در نتیجه به سلطان سفارش نموده تا از تظاهر به عقاید شیعی که مغایر با مصالح کشورداری و پادشاهی می‌باشد، خودداری ورزد (شگفته، ۱۳۸۷: ص ۱۸۲). آنچه روشن است، منابع تاریخی به هنگام گزارش مخالفت امیرعلیشیر با رسمیت تشیع، درباره‌ی انگیزه‌های درونی و قلبی او سکوت اختیار نموده‌اند و از این روی چندان درباره آن نمی‌توان اظهارنظر دقیق نمود. هرچند اشاره مولف ناشناس عالم‌آرای شاه اسماعیل، مبنی بر این که امیرعلیشیر به حسین میرزا بایقرا توصیه نموده اگر پادشاهی می‌خواهد «باید که این خیال‌ها را به خاطر شریف راه ندهند» (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۸: ص ۳۴۴)، به گونه‌ای موید این نکته است که انگیزه وی بیش از آن که با آرمان‌های مذهبی مرتبط بوده باشد، با مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی پیوند داشته است.

حضور مؤثر و فعال امیرعلیشیر در عرصه سیاست خارجی نمونه‌ای دیگر است که تأثیرگذاری افکار و عملکرد او بر سیاست‌های کلی دولت تیموری در آن عهد را هویدا می‌دارد. البته، دشواری‌ها برای فهم دقیق نقش امیرعلیشیر در این عرصه به دلیل کمبود و پراکندگی

اطلاعات افزون است، با وجود این، چنین به نظر می آید از جمله عواملی که موجب گردید حکومت سلطان حسین بایقرا از سوی دشمنان خارجی و حکومت های همسایه مورد تهدید و تجاوز قرار نگیرد را می توان در عملکرد امیرعلیشیر بازیافت. شایسته است یاد شود، منابع تاریخی و اسنادی از روابط دوستانه و نامه نگاری های امیرعلیشیر با برخی حکومتگران دیگر چون یعقوب میرزا آق قویونلو و فرخ یسار شروانشاه (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰، ص ۳۴۸. و نوایی، ۲۵۳۶ ش: ۴۲۰ - ۴۱۹) پرده برداشته اند. این مهم می تواند نمایانگر آن باشد که امیرعلیشیر با درایت و هوشمندی تلاش می داشت تا با برقراری ارتباط حسنه با پادشاهان همسایه، از هرگونه تعرض احتمالی آنان به قلمروی سلطان حسین بایقرا جلوگیری نماید و ظاهراً در انجام این کار نیز موفق بوده است. زیرا، تا بدان هنگام که او زنده بود، سلطان حسین بایقرا به تقریب با هیچ بیگانه ای به هماوردجویی نپرداخت. درحقیقت، چند صبحی پس از درگذشت امیرعلیشیر بود که قلمروی حسین میرزا بایقرا مورد تهدیدی واقعی و خطرناک واقع شد و سرانجام نیز تنها شش سال پس از واقعه مرگ امیرعلیشیر بود که فتح هرات به توسط فرمانروای ازبک، محمد شیبانی خان، سبب گردید تیموریان به طور کل سایه حکومت خویش از ایران زمین برچینند (همان: ص ۳۷۵).^۱

نقش امیرعلیشیر در منازعات و نبردهای داخلی حکومت تیموری

برابر با آنچه تاریخ نگاران آن روزگاران گزارش داده اند، حکومت سلطان حسین بایقرا در بسیاری از برهه های زمانی دستخوش آشوب و جنگ داخلی ناشی از شورش مدعیان پادشاهی بود. آنچه را نمی توان علیرغم تمام گزیده گویی ها و پراکنده گویی نویسنده گان منابع کلاسیک پوشیده داشت، نقش به سزایی است که امیرعلیشیر در فرونشاندن و حتی گهگاه برکشیدن آتش نبرد داشته است. می توان به عنوان نخستین مورد از این دست به طغیان، یکی از شاهزادگان تیموری یعنی، یادگار میرزا محمد، که در پی به دست آوردن تاج و تخت بود، اشاره داشت.

در ششم محرم سال ۸۷۵ هـ ق (بیست و سوم تیر ۸۴۹ هـ خ / پنجم ژوئیه ۱۴۷۰ م)، فترتی کوتاه در سلطنت حسین میرزا بایقرا پیش آمد و یادگار میرزا محمد که از حمایت اوزون حسن، سلطان مقتدر آق قویونلو، برخوردار بود، توانست بر هرات مسلط شده و عنوان فرمانروای خراسان

^۱. گفتنی است، برابر با تاریخ سلطان حسین بایقرا تنها یک بار در سال های نخستین حکومت خویش و در جریان شورش یادگار میرزا محمد که به پشتوانه پادشاه آق قویونلو، اوزون حسن، سودای تکیه بر اریکه شاهی به سر پرورنده بود، به زورآزمایی غیرمستقیم با دشمنی خارجی پرداخت. گفتنی است این ماجرا نیز با حسن تدبیر امیرعلیشیر به سود او پایان پذیرفت. در ادامه بحث به این ماجرا نیز اشاره خواهد شد.

را از آن خویش سازد. حسین میرزا بایقرا پیش از برقراری مجدد تسلطش بر هرات، ابتدا فرزندان سلطان ابوسعید را که مدعی شاهی بودند، شکست داد و آنگاه در پی آن برآمد تا تختگاه خویش را بازپس گیرد. منابع متذکر شده‌اند که سلطان درباره چگونگی یورش به هرات و زمان آن با «امیر نظام‌الدین علیشیر ابواب مشورت بازگشاد و شمه‌ای از محظور خاطر خطیر به آن امیر صائب تدبیر در میان نهاد» (همان: ص ۱۴۸). امیرعلیشیر نیز بدو مشاوره داد و درباره‌ی چند و چون راهکارها با وی سخن گفت و البته درباره‌ی مخفی داشتن زمان حمله از همه‌کس، حتی نزدیکترین یاران، توصیه‌های موکد نمود (خواندمیر، ۱۳۷۸: ص ۵۷). شایان توجه است، این همراهی و رازینی‌های دلسوزانه امیرعلیشیر زمانی اهمیتی بیشتری می‌یابد که درک گردد در آن وقت «فوج فوج از سرداران صف‌شکن از موکب خاقان تهمتن فرار نموده رو به اردوی دشمن می‌آوردند» (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۴۴). در پی این مشورت و بنا بر راهنمایی‌های «امیر ستوده‌خصال، شهریار بی‌همال بی‌آنکه این خیال را با سایر امرا ظاهر سازد رایت نصرت برافروخت» (همان: ص ۱۴۸). فاصله مکانی که سلطان اردو زده بود تا به هرات سه روز راه بود، اما او و سپاهیان این راه را به سرعت و در یک روز پیمودند و شبانه‌گام به هرات رسیدند. به محض رسیدن به هرات سپاهیان سلطان حسین بایقرا باغ زاغان، که خوابگاه یادگار میرزا بود، را محاصره نمودند. این مهم چنان غافلگیرانه، مخفیانه و چه بسا هنرمندانه انجام پذیرفت که حتی پس از محاصره باغ نیز یادگار میرزا و هیچیک از اعوان و انصارش متوجه آن نگشتند. حسین میرزا بایقرا که تا این زمان به قولی «عنان بازنکشیده بود» (تتوی و ...، ج ۸، ۱۳۸۲: ص ۵۳۷)، در پی آن بود که هر چه سریعتر کار به سرانجام رساند و شاهد پیروزی را در آغوش گیرد. اما آن کس که توانست با شجاعت خویش، سلطان را بدین موفقیت رهنمون سازد، امیرعلیشیر بود. بنا به گزارش مضبوط در، تاریخ الفی، در آن هنگام که «کوشک باغ زاغان را در میان گرفتند... به جز امیرعلیشیر کسی دیگر همت برآمدن به قصر نکرد و امیر مذکور اسب خود را سپرده، شمشیر برهنه را کرد و از راه غیر معهود متوجه بالا شد» (همان: ص ۵۳۷). پشت سر امیرعلیشیر که دلاورانه پای پیش نهاده بود، دیگران نیز تلاش نمودند به کوشک درآیند و سرانجام نیز یارای آن یافتند تا یادگار میرزا را بدون کوچکترین درگیری و نبرد دربند سازند و به نزد سلطان حسین بایقرا برند (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۵۰).

راهنمایی‌های بخردانه امیرعلیشیر و فداکاری او در ماجرای دستگیری یادگار میرزا محمد که شاید بتوان آن را نخستین و بزرگترین حادثه‌ای برشمرد که امیرعلیشیر در طی آن دست به شمشیر

برد، دست کم در این برهه بر میزان دوستی و پیوستگی او و حسین میرزا بایقرا افزود و موجب شد تا سلطان منصب امارت دیوان اعلی، را به امیرعلیشیر که تا چندصباحی پیشتر عهده دار مقام مهنداری بود، واگذار. در پنج یا شش سال امارت علیشیر بر دیوان اعلی، ردپاهایی چند از او در بسیاری از رخدادهای سیاسی - نظامی دیده می شود. از آن جمله می توان به ماجرای سرکشی حکمران بلخ اشاره نمود. برابر با تاریخ، در همین برهه از زمان، احمد مشتاق، که از سوی سلطان حسین بایقرا بر شهر بلخ حکم می راند، شورش نمود و در نتیجه پادشاه تیموری را واداشت برای دفع او به سوی بلخ لشکر کشد. امیرعلیشیر نیز در رکاب سلطان رهسپار بلخ و با گروهی از سپاهیان یکی از دروازه های آن شهر یعنی «دروازه شیرخوار را معسگر گردانید» (همان: ص ۱۶۲). چون مدت محاصره بلخ به درازا انجامید، قحطی بزرگی در اردوی شاهی پدیدار شد، بایقرا دستور داد، امیر علیشیر به دارالسلطنه هرات بازگشته و «به قدر امکان از ولایت خراسان غله فراهم کند و به اردو فرستد» (همان: ص ۱۶۴). امیر علیشیر نه تنها در ادای این وظیفه موفق شد، بلکه عصیان خطرناک یکی از مدعیان پادشاهی را نیز با درایت خویش فرونشاند و شاهزاده یاغی را به کنج زندان انداخت. خواندمیر شرح بسیار مختصری در این باره در تاریخ حبیب السیر، خویش مذکور داشته و اذعان نموده است: «در آن ایام که امیرعلیشیر در شهر بود، میرزا ابوالخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شد... مقرب حضرت سلطانی او را تعقیب نموده به توفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیارالدین محبوس گردانید» (همان: ص ۱۶۴ - ۱۶۲).

برخی تاریخ پژوهان و از جمله آنان، بلین، نخستین دانشمند اروپایی که زندگی امیرعلیشیر را دستاویز تحقیقات خویش ساخت، و مورخ روس تبار، بارتولد، بدین رخداد اشاره داشته اند، اما آنچه شگفت انگیز می نماید آن است که بارتولد افزون بر آنچه دیگر پژوهشگران به نقل از منابع کلاسیک بیان کرده اند، در ادعایی نامستند اذعان داشته امیرعلیشیر کسی بوده که شورش احمد مشتاق را نیز پیروزمندانه فرونشاند و بلخ را دگر بار به قلمروی حسین میرزا بایقرا بازگردانده است (بلین، ۱۸۶۱م: ص ۴۳. و Barthold, volIII, 1962: p42). اما، واقعیت آن است که در منابع تاریخی حتی مشخص نشده است که علیشیر پس از تهیه سیورسات سپاه بلخ و به سرانجام رساندن کار شاهزاده ابوالخیر دگر بار به بلخ بازگشت یا که همچنان در هرات باقی ماند. به دیگر سخن، به هیچ روی مشخص نیست بارتولد با کدامین استدلال به چنین باوری رسیده است و در نتیجه نمی توان مدعای او را پذیرفت.

ماجرای اختلاف سلطان حسین بایقرا و فرزندانش که به شورش چند تن از فرزندان او انجامید، نمونه‌ای دیگر از مداخله‌های مؤثر امیرعلیشیر در اینگونه منازعات است. شرح این اختلاف‌های گسترده در آثار مورخان وابسته به دربار تیموری و همچنین برخی وقایع‌نگاران روزگار صفوی، ثبت شده است. کلیت روایت‌های این منابع همسان یکدیگر می‌باشد، اما در منابع مرتبط با عصر صفوی جزئیات بیشتری را به ویژه درباره‌ی امیرعلیشیر می‌توان دید. علت این امر از آن جهت بوده که شرح‌احوال نویسان روزگار سلطان حسین بایقرا بنا به مصالح شخصی و یا سیاسی و یا به جهت آن که عمدتاً در حلقه هواداران امیرعلیشیر بودند، به حذف و شاید هم گهگاه به تحریف و یا جعل برخی روایت‌ها پرداخته‌اند، اما رویداد نویسان عهد صفوی چون روایت‌های مرتبط با تاریخ تیموریان بهره‌ی زیبایی برایشان نداشته، ضرورتی در دستکاری آن‌ها نمی‌دیده‌اند. در این باره به مهمترین موردی که می‌توان اشاره داشت، حکایت اختلاف سلطان حسین بایقرا و فرزندش، بدیع‌الزمان میرزا، است (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۴۱ - ۲۳۵. و میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۸۰۶ - ۵۸۰۳) و البته نقش پررنگ اما دوپهلوی امیرعلیشیر نیز در این ماجرا کاملاً هویدا می‌نماید. برابر با تاریخ، سلطان از بدیع‌الزمان خاطر جمع می‌نماید و از این رو در پی مشورت با همسر خویش، خدیجه بیگم، فرزند را بدان بهانه که می‌خواهد او را ولیعهد خویش سازد به نزد خویش فراخواند. بدیع‌الزمان، در پی دریافت پیام پدر تاجدار از استرآباد رو به سوی هرات نهاد، چون به نزدیک هرات رسید، به فرمان سلطان، بزرگان به پیشواز او شتافتند. امیرعلیشیر «به اشاره به میرزا رسانید که ای بی‌عقل چرا آمدی؟ میرزا دانست که سلطان او را به حیلۀ طلبیده است» (عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۸: ص ۲۶۳)، از این جهت خواست از همان مسیری که آمده بود، بازگردد، اما امیرعلیشیر با نظر وی مخالفت نمود و گفت باید با یاری جستن از عقل و تدبیر روانه‌ات نمایم. بدیع‌الزمان به ناگزیر به خدمت سلطان رفت، سلطان بدو اعتنایی ننهاد و تنها فرمان داد در خانه امیرعلیشیر سکنی گزیند. امیرعلیشیر رهنمودها و هشدارهایی چند به بدیع‌الزمان ارائه داشت و آنگاه بدیع‌الزمان شباهنگام برخاست و با یاری جستن از تاریکی رهسپار استرآباد گردید. چندگاهی بعد حسین میرزا بایقرا، نامه‌ای دیگر برای بدیع‌الزمان فرستاد و در آن اذعان داشت «شما را ولیعهد خود نمودیم به شرط آن که دست از استرآباد برداشته، روانه بلخ شوید» (همان: ص ۲۶۵). بدیع‌الزمان بسی شادمان و خوشدل شد، اما روز دیگر نوشته‌ای از امیرعلیشیر به بدیع‌الزمان رسید با این پیام که با رهسپار شدن سوی بلخ «استرآباد را خالی نگذارید، بلکه فرزندتان محمدمومن را در استرآباد گذاشته و به او سفارش نمایید محمدحسین میرزا، دیگر پسر سلطان حسین بایقرا، را به

استرآباد راه نداده، حتی اگر می‌توانید او را قتل رسانید» (همان: ص ۲۶۵). بدیع‌الزمان نیز برابر پند امیرعلیشیر رفتار نمود و هنگامی که به بلخ رسید عصیان ورزید و بر پدر یاغی شد. سلطان که از شورش بدیع‌الزمان خبردار گشت، امیرعلیشیر را طبلید و فرمان داد بدیع‌الزمان را از میان بردارد. امیرعلیشیر از سلطان خواهش نمود که از این دستور درگذرد و در عوض متعهد شد که فرزند را به نزد پدر آورد. سلطان پذیرفت و امیرعلیشیر رهسپار بلخ شد و در دیدار با بدیع‌الزمان او را « نصیحت بسیار کرده، دلالت خدمت سلطان نموده، میرزا راضی گردید » (همان: ص ۲۶۶ - ۲۶۵). همزمان، خدیجه‌بیگم، همسر سلطان و مادر فرزند محبوب سلطان، مظفرحسین میرزا، حسین بایقرا را واداشت تا حکومت استرآباد را به مظفرحسین میرزا وانهد و به او لشگری بخشد تا به استرآباد رفته و محمد مومن میرزا را به قتل رساند. سلطان چون نظر همسر را درست پنداشت، چنان کرد که او گفته بود. مظفرحسین میرزا یارای آن یافت محمدمومن را به قتل رساند. (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۸۱۴. و خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۱۴). خبر این «واقعه هایل» (واصفی هروی، ج ۲، ۱۳۴۹: ص ۳۳۷. و میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۸۱۵) هنگامی که امیرعلیشیر و بدیع‌الزمان رسید که سه منزل از بلخ بیرون آمده و رو به سوی پایتخت نهاده بودند. بدیع‌الزمان با شنیدن خبر مرگ فرزند برافروخت و رو به امیرعلیشیر کرد و گفت «تو تمهید نموده آمده‌ای که مرا فریب داده به کشتن دهید، همچنین که محمدمومن میرزا را به کشتن دادید» (عام‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۸۸: ص ۲۶۷ - ۲۶۶). مع‌الوصف، بدیع‌الزمان به رغم رسوخ چنین باوری در ذهنش و به واسطه آن که در دوران کودکی، علیشیر مدتی مریض بود از خونش درگذشت، اما او را به «خفت روانه نمود و خود مراجعت نمود روانه بلخ گردید» (همان: ص ۲۶۷). گفتنی است، برخی مورخان دیگر چون خواندمیر و بابر هم همانند مؤلف ناشناس عالم‌آرای شاه اسماعیل، به این وساطت و ایلچی‌گری ناموفق امیرعلیشیر اشاره داشته‌اند، اما آنچه روشن است آنان از جزئیات ماجرا هیچ نگفته‌اند (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۶۲ - ۲۵۹. و بابر، ۱۳۰۸ هـ.ق: ص ۱۲۸ - ۱۲۷).

به دنبال این رویدادها، تصمیم سلطان بر آن شد تا جریان بدیع‌الزمان را خاتمه و فیصله بخشد. از این جهت به امیرعلیشیر فرمان داد «در هرات سوار شده، گرد محلات گردیده، از عساکر هر که را یابد به اردو فرستد» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ص ۳۱۶. و بابر، ۱۳۰۸ هـ.ق: ص ۱۳۰)، امیرعلیشیر نیز برابر فرمان عمل نمود. در سال ۹۰۳ هـ.ق (۸۷۷ - ۸۷۶ هـ.خ/ ۱۴۹۸ - ۱۴۹۷م) میان پدر و پسر نبرد درگرفت و سپاه بدیع‌الزمان شکست یافت و بدیع‌الزمان به ناچار رو به سوی قندهار نهاد. سلطان که می‌خواست کار را هر چه سریعتر یکسره سازد، سر در پی فرزند یاغی

نهاد، اما در محرم سال ۹۰۴ هـ.ق (شهریور - مهر ۸۷۷ هـ.خ / اوت - سپتامبر ۱۴۹۸م) امیرعلیشیر، سلطان را «بر استرضای بدیع‌الزمان میرزا ترغیب فرمود و کلمه، الصلح خیر، مطمح نظر فرخنده اثر گردانید» (بکری، ۱۳۸۲: ص ۱۲۴). برآیند تلاش‌های میانجی‌گرانه امیرعلیشیر آن شد که سرانجام پیمان صلح میان سلطان حسین بایقرا و بدیع‌الزمان میرزا بسته شد (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۸۰ - ۲۷۹).

در همین سال دو تن دیگر از فرزندان سلطان حسین بایقرا بر او یاغی شده و شوریدند. سلطان برای فرو نشاندن نایره فتنه، ناگزیر به خروج از هرات و رویارویی با فرزندان شد، آنچه هویدا می‌نماید، امیرعلیشیر در این هنگام نه تنها بر هرات حاکم بود، بلکه نیابت سلطنت را نیز بر عهده داشت که خود نشانی بر قدرت بی‌چون و چرای وی در این زمان است. همزمان با این شورش، بدیع‌الزمان میرزا که پیشتر با پدر تاجدار آشتی نموده بود از فرصت سود جست و در آن اندیشه شد که «متوجه دارالسلطنه هرات» گردد و از این جهت در سال ۹۰۵ هـ.ق (۸۷۸ - ۸۷۹ هـ.خ/ ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰م) از سیستان به جانب پایتخت لشکر برکشید و هرات را در محاصره گرفت. (همان: ص ۲۴۸). در پی این رخداد «ابواب حیرت بر روی علیشیر گشوده شد» (واله‌اصفهانی، ۱۳۷۹: ص ۶۶۲). بنابراین به همراه تنی چند از یاران «برج و حصار قلعه را برآستند و به قلعه‌داری پرداختند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ص ۳۲۰). چنین بر می‌آید که بدیع‌الزمان و متحدانش «طمع می‌داشتند که بی‌آن که مباشر جنگ و پیکار گردند هروی‌ان شهر بدیشان دهند» (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۴۹. و بکری، ۱۳۸۲: ص ۱۲۵)، اما امیرعلیشیر هوشمندانه تلاش نمود با سیاست دفع‌الوقت منتظر موقعیت مناسب باشد و بدین جهت از درگیری دوری جست. همزمان دو فرزند بایقرا که در مرو و ابیورد سر به طغیان نهاده بودند، چون در دسترسی به هدف خویش ناموفق ماندند، از پدر پوزش خواستند و خواستار عفو شدند. اما سلطان در ابتدا بدین امر رضا نداد. امیرعلیشیر در پی آگاهی از فرجام‌خواهی دو شاهزاده، نامه‌ای برای سلطان فرستاد و در آن اذعان داشت «این دو جاهل چه وجود دارند که شما به جنگ ایشان رفته‌اید؟» (عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۸: ص ۲۷۵) و تأکید نمود به شخصه قدرت آن ندارد در برابر سپاهیان بدیع‌الزمان میرزا ایستادگی و پایداری نماید، بنابراین «سلطان باید خود به دولت و اقبال تشریف بیاورند» (همان: ص ۲۷۵). امیرعلیشیر پیکانی نیز روانه اردوی بدیع‌الزمان ساخت و او را از هم‌وردی با پدر برحذر داشت. مشخص نیست که جزئیات پیام امیرعلیشیر چه بوده است، اما هرچه بوده، بدیع‌الزمان در پی شنیدن آن از سودای تصرف تختگاه منصرف شد و از هرات

عقب نشست (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۸۴۹ و خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۴۹. و روملو، ۱۳۵۷: ص ۵۵). چند روزی پس از این ماجرا، سلطان به هرات رسید و امیرعلیشیر و دیگر قلعه‌بانان را «به نوازشات شاهانه سرافراز نمود» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ص ۳۲۱). رفع و رجوع نهایی اختلاف‌های این دو نیز چندصباحی بعدتر به همت امیرعلیشیر و تنی چند دیگر از سیاست‌ورزان از جمله برادر امیرعلیشیر، درویش علی کولکلتاش، انجام پذیرفت و بین پدر و پسر پیمان‌نامه صلح و وداد منعقد گردید (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۵۰ - ۲۴۹).

حضور مؤثر امیرعلیشیر در ترکیب و آرایش نیروهای سیاسی

پیوندهای امیرعلیشیر با جریان‌های سیاسی را نمی‌توان تنها به روابطش با سلطان حسین بایقرا محدود ساخت. او از هنگام ورودش به هرات در متن مجموعه و منظومه‌ای به هم پیوسته از روابط و پیوندها قرار داشت. امیرعلیشیر خود را از چند جهت برای ایفای نقش اساسی در امور سیاسی محق می‌دانست. نخست آن که دوست و همنشین سلطان به شمار می‌آمد، دوم آن که نماینده طبقه‌ای از اشراف ترک بود که از دیرباز و بنا به سنت دیرین امیران ترک خواستار سهم شدن هرچه بیشتر در قدرت بودند و سرآخر آن که دانش وافر و فرهنگ‌مدیش موجب می‌شد خود را برتر و والاتر از هرکسی بدانند که در امر سیاست دخالت می‌داشت. با این زمینه‌ها و این دلایل او در بسیاری اوقات در تعارضی سخت با سیاست‌ورزان درگاه و به‌ویژه وزیران و دیوانسالاران می‌بود، وزیرانی که یکی در پی دیگری به قدرت می‌رسیدند و سرنگون می‌شدند.

سلطان حسین بایقرا چونان بیشتر شاهان پیش و پس از خود تلاش می‌داشت تعادلی ظریف در موازنه قدرت اشراف ترک و دیوانسالاران فارسی‌زبان برقرار دارد. از این روی، چندباری به حمایت از وزیران برخاست و در برابر خواسته‌های امیرعلیشیر ایستادگی پیشه ساخت. شایان توجه است، این مهم حتی در افسانه‌های عامیانه هراتیان نیز رخنمون گشته و در آن‌ها اشاراتی افزون به اختلاف امیرعلیشیر با وزرا و همچنین مخالفت‌های سلطان با او، آمده است (آزموده، بی‌تا: ص ۲۵). در یکی از داستان‌هایی که امروزه هم در میان افواه مردم هرات، جریان دارد، امیرعلیشیر به دستور سلطان زندانی شده و علت آن، اتهامات دروغین و بی‌جایی بود که وزرای سلطان بدو منتسب نموده بودند (همان: ص ۳۰). این قصه خود می‌تواند به گونه‌ای تداعی‌کننده آن مهم باشد که امیرعلیشیر با وزرای معاصر خویش در تضاد و دوگانگی بوده و همچنین می‌تواند مویذ آن نکته باشد که روابط وی با سلطان گهگاه به تنش می‌انجامیده است.

جای شگفتی است که با وجود آن که جریان دشمنی‌های میان امیرعلیشیر و وزیران و همچنین روابط گهگاه همراه با چالش او با سلطان حسین بایقرا در میان مردم عادی، رخنمونی پیدا کرده، در منابع عهد حیات وی این مهم به صورت مستقیم نمود نیافته است. شاید بتوان گفت، تسلط و اشراف امیرعلیشیر بر محیط فرهنگی عصر، موجبی شده تا به ستیز او با وزیران و دیوانیان و همچنین به زندگی و شرح تکاپو و دیدگاه‌های آن وزیران در منابع پرداخته نشود. زیرا، نویسندگان منابع تاریخی آن عهد از دو دسته بیرون نبوده‌اند، یا آن که امیرعلیشیر حامی و مشوق آنان بوده و در نتیجه در ثبت و شرح رویدادها یکسونگرانه از وی حمایت نموده‌اند و یا آن که به جهت نزدیکی با دشمنان امیرعلیشیر در جبهه مخالفان او قرار داشته و در نتیجه به طرفداری از مخدومان خود مطالبی بر علیه او نگاشته‌اند. متأسفانه، از منابع گروه دوم به تقریب کمتر اثری باقی مانده است و بیشترین آنها در گذر زمان از میان رفته‌اند. به گمان، یک علت نابودی آنها، نبود پشتیبان توانمندی چون امیرعلیشیر برای نگارندگانشان بود و همین سبب می‌شد که فرایند استنساخ چندباره این آثار با دشواری و حتی فراموشی مواجه شود.

به هر صورت، با وجود آن که دشواری‌های افزونی برای فهم حقیقت ماجراهای رخ داده میان امیرعلیشیر و وزیران وجود دارد، آنچه واضح و مبرهن به نظر می‌آید، آن است که نقش امیرعلیشیر در برکشیده شدن یا عزل وزیران متعدد در دوران به تقریب چهاردهه‌ای پادشاهی سلطان حسین بایقرا، انکار ناپذیر است (رفیعی، زمستان ۱۳۸۷: ص ۶۵).

عصر حکومت سلطان حسین بایقرا بیش از ده وزیر کوچک و بزرگ به خود دید که از مشهورترین آنها می‌توان به خواجه علی صناعی، خواجه نظام‌الملک خوافی، خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی و خواجه مجدالدین محمد خوافی، اشاره داشت. آنچه روشن است، امیرعلیشیر در فراز و فرود موقعیت سیاسی و حتی در چگونگی ادامه زندگی و حیات هر یک از این وزیران نقش عمده‌ای ایفا نموده بود.

خواجه علاء‌الدین علی صناعی، که «به واسطه انتساب به آل برمک همواره رایت مفاخرت می‌افراشت» (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۳۲۹)، از جمله نخستین وزیران حسین میرزا بایقرا بود. او اندک زمانی پس از قدرت‌یابی مورد غضب واقع گردید و به زندان افتاد. سرسخت‌ترین مخالف وی کسی نبود جز، امیرعلیشیر نوایی. در منابع تاریخی، انگیزه مخالفت‌های امیرعلیشیر با او را چنین نگاشته‌اند که «چون بر عجز رعایا حیف و تعدی جایز می‌داشت و پیوسته نسبت به سایر وزراء رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر می‌نگاشت، مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی

امیرعلیشیر با وی متغیر گردید» (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۹۱۹). در منابع به غیر از این دلیل، که در آن جانبداری امیرعلیشیر کاملاً عیان است، از انگیزه‌های امیرعلیشیر در دشمنی با خواجه‌علی‌صانعی، هیچ سخنی به میان نیامده است. بی‌گمان، موضوع باید مهم‌تر از این بوده باشد، زیرا به تعبیر مؤلف روضه‌الصفاء «دیگر اسباب هم مدد علت» بود (همان: ص ۵۹۱۹). به هر ترتیب، دشمنی میان این دو تا بدان اندازه گسترده‌گی یافت که صانعی، امیرعلیشیر را با سرایش هجویه تهدید نمود:

فردا که شود معرکه ضربت شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر
(خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۳۲۹).

سرودن این هجویه موجب فزونی کدورت شد و لهیب آتش انتقام امیرعلیشیر زبانه کشید. به فرمان امیرعلیشیر و همراهی سلطان حسین بایقرا، یکی از یساولان، دستار از سر خواجه‌علی برگرفت و بر گردن وی افکند. امیرعلیشیر رو به سوی سلطان نمود و گفت: «چو بار سر سبک کردی، سبک کن بار گردن را» (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۹۱۹). در پی این رویداد، خواجه‌علی‌صانعی، مورد مواخذه قرار گرفت، اموالش مصادره شده و خود به زندان افتاد. در سال‌های طولانی حبس، صانعی، غزلی غرا سرود و برای امیرعلیشیر فرستاد، شاید دل وی با او به رحم آید و کینه دیرین پیشین را از قلب بزدايد و اسباب آزادیش را فراهم آورد. بیت سرآغاز آن غزل چنین بود:

آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد من است وآنکه هرگز نگذرد بر خاطرت یاد من است
(خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۳۲۹).

برابر با گواهی تاریخ، این نامه منظوم نیز نتوانست گره از کار صانعی برگشاید، به قول خواندمیر «هیچ فایده بر آن مراسم مترتب نگشته و امیرعلیشیر از سر ایذای او درنگذشت» (همان: ص ۳۲۹). آنچه روشن است، خواجه‌علی‌صانعی، سال‌ها رنج زندان برد و سرانجام نیز به فرمان سلطان به قتل رسید. شایان توجه است، مخالفت‌های امیرعلیشیر با خواجه‌علی‌صانعی تنها به آزار و زندان وی نینجامیده، بلکه به خاندان او نیز سرایت کرده بود. درباره آزار و اذیت خاندان صانعی در منابع چیزی ذکر نگشته، اما این مهم، از نامه‌ای که جامی، مراد و دوست امیرعلیشیر، بدو نوشته و در آن درخواست داشته، خواجه شهاب‌الدین، برادر خواجه‌علی، مورد تعدی و آزار واقع نگردد، به روشنی برمی‌آید:

چنین می‌گویند که خواجه شهاب‌الدین، برادر مولانا علی صانعی را هرگز در اموری که تعلق به برادر وی می‌داشت مدخلی نمی‌بوده، بلکه در امور دیوانی مطلقاً مدخل ننموده و چندگاه است که در زمره مخلصان و مریدان خدمت مولانا شمس‌الدین محمد تبادکانی مدظله در آمده است و به آن طایفه محبت تمام دارد، اگر چنانچه عنایت نموده، التفات خاطر شریف به جانب وی دارند تا بر وی ظلم و تعدی نرود، دور نمی‌نماید (جامی، ۱۳۷۸: ص ۳۸).

خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی، دیگر وزیر روزگار سلطان حسین بایقرا است که فراز و فرود روابطش با امیرعلیشیر و نقشی که امیرعلیشیر در سرنوشت وی، چه در زندگی روزمره و چه در حیات سیاسی داشته، بسیار چشمگیر است. وی که از قدرتمندترین وزرای عهد خویش بود و دوران وزارتش نیز دیر پایید، برابر با آنچه در منابع تاریخی آمده است خود «از جمله تربیت‌یافتگان امیرعالی‌مکان بود» (خواندمیر، نسخه دست‌نوشته شماره ۱۴۴۷ کتابخانه مجلس: ص ۳۴۵) و امیرعلیشیر در ابتدا از او برای سرنگون ساختن خواجه‌علی صانعی از کرسی وزارت بهره جست (خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۱۹). البته ضرورت دارد یاد شود، سیف‌الدین حاجی‌بن نظام عقیلی، مؤلف آثارالوزراء، با وجود آن که بیشترین گزارش‌ها درباره خواجه‌نظام‌الملک خوافی را داده و به گونه‌ای در سلک هواداران وی بوده است، کمترین اشاره‌ای به دخالت امیرعلیشیر در برکشیدن وی به منصب وزارت نداشته است. این مهم به گمان ناشی از اختلافات فزاینده‌ای بوده که میان خواجه‌نظام‌الملک و امیرعلیشیر رخ نموده و در نتیجه عقیلی بهتر آن دیده که درباره نقش امیرعلیشیر در طی نمودن پله‌های ترقی از سوی خواجه نظام‌الملک سخنی بر نیاورد. هنوز اندک زمانی از تکیه زدن خواجه نظام‌الملک خوافی بر کرسی وزارت نگذشته بود که خوی امیرعلیشیر را با او کژ افتاد و در نتیجه با همراهی جمعی از ارکان و اعیان دولت تلاش نمود تا اعتبار و اقتدار وی را کاسته و اگر توانند او را سرنگون سازند. رویداد نویسان آن روزگار چندان اشاره‌ای به دلایل این دگرگونی رویکرد و نگرش امیرعلیشیر نداشته‌اند. نویسنده، روضه‌الصفاء، از توطئه خواجه‌نظام‌الملک بر علیه امیرعلیشیر سخن گفته (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۸۵۵) و مؤلف، خلاصه‌الآخبار، علت آن را «به واسطه کفران نعمت» پنداشته است (خواندمیر، نسخه دست‌نوشته شماره ۱۴۴۷ کتابخانه مجلس: ص ۳۴۵).

درحقیقت، روشن نیست که انگیزه‌ها و دلایل امیرعلیشیر برای مخالفت با خواجه نظام‌الملک چه بوده و نخستین ناسازگاری‌ها میان آن دو چگونه به وجود آمده است. شاید بتوان گفت در رویارویی خصمانه این دو شخصیت سیاسی عهد سلطان حسین بایقرا، دو انگیزه بنیادین وجود

داشته است: نخست، تلاش آشکار و گسترده امیرعلیشیر برای حفظ موقعیت ویژه خود به عنوان برجسته‌ترین شخص حکومت پس از سلطان، که موجب می‌شد خود به خود با تمامی افرادی که بیش از اندازه در دستگاه حکومت قدرت می‌یافتند، ناسازگاری نشان دهد و در نتیجه در پی فرو کاستن توان آنان باشد. بالطبع خواجه نظام‌الملک نیز نمی‌توانسته از این دایره بیرون باشد. این مهم از آنجا ناشی می‌شود که خود سلطان حسین بایقرا در تعریف و تجید خواجه‌نظام‌الملک ابراز داشته بود که «انضباط مهمات خلافت نظام و احیاء مراسم رفاهیت بین‌الانام را به نوعی به حیز وقوع رساندند که زیاده بر آن متفصل و متصور نتواند بود» (مروارید کرمانی، خواندمیر، نسخه دست‌نوشته شماره ۳۷۹۸ کتابخانه ملی: ص ۳۱ پ). و دوم، تعصب مذهبی و سختگیری‌های دینی خواجه نظام‌الملک که مورد تایید تمامی شرح‌احوال‌نویسان آن عهد است، بی‌گمان این ویژگی و خصیصه خواجه‌نظام‌الملک خوافی نمی‌توانسته چندان مورد علاقه و پذیرش شخصیتی چون امیرعلیشیر که بر تسامح و تساهل مذهبی پای می‌فشرد و از هرگونه تعصب و قشری‌نگری دوری می‌جست، بوده باشد (رفیعی، زمستان ۱۳۸۷: ص ۷۹).

خواجه‌نظام‌الملک خوافی، در این هنگام دشمن بزرگ و قدرتمند دیگری داشت به نام، خواجه‌مجدالدین محمد خوافی. وی که اندک زمانی بعد به وزارت نیز برگمارده شد، در ابتدا در حاشیه امور بود، اما چند صباحی نگذشت که با توجه به کاردانی و شایستگی خویش توانست نظر سلطان را جلب کرده و توانی دوچندان یابد. توانمندی او با گذشت زمان بدان پایه رسید که منشورات سلطان را توقیع می‌نمود و حتی برخلاف رسم و آیین درگاه تیموری، در هنگامی که سلطان بر تخت جلوس می‌کرد، وی نیز می‌نشست و احکام صادره را می‌نوشت: از راه و رسمش کمین این بود که اندر پیش شاه

هرکسی بر پای استاده و او بنشسته بود

(خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۰۱-۴۰۰).

خواجه‌مجدالدین نیز چونان امیرعلیشیر می‌اندیشد و از هیچ کاری برای ساقط ساختن خواجه‌نظام‌الملک وزیر فروگذار نبود. خواجه‌نظام‌الملک، چندگاهی با خواجه‌مجدالدین مدارا پیشه کرد، اما سرانجام لب به شکوه گشود و نامه شکایت‌آمیزی درباره وی به پادشاه نگاشت. اما خواجه‌مجدالدین محمد که در این هنگام مورد توجه جدی و عنایت افزون سلطان بود، چنان کرد که فرمان دستگیری خواجه‌نظام‌الملک و فرزندانش صادر شد. گویا این دستور شاهانه پس از آن صدور یافت که سلطان در این باره «با امیرعلیشیر طریق مشورت سلوک داشت» (خواندمیر، ج ۴،

۱۳۸۰: ص ۲۱۹). در پی این رخداد، خواجه نظام الملک خوافی از وزارت برکنار گشته، خود و فرزنداناش زندانی شده و اموالش مصادره گردید. البته چند گاهی دیرتر، پادشاه فرمان عفو و آزادی او را صادر نمود (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۷۷۲)، اما دیگر قدرتی برایش باقی نمانده بود. منابع تاریخی روشن نداشته‌اند امیرعلیشیر و خواجه مجدالدین در کاستن قدرت خواجه نظام الملک با یکدیگر همکاری مستقیم داشته و یا آنکه هر یک با توجه به اهداف خاص خود، جداگانه گام در چنین مسیری نهاده بودند. مع الوصف، راهی که آن دو در پیش گرفتند به فرجام رسید و پیروزمندانه یارای آن یافتند تا پایه‌های اقتدار خواجه نظام الملک را نه تنها لرزان، بلکه نابود سازند. با غروب آفتاب قدرت خواجه نظام الملک خوافی، خورشید اقتدار خواجه مجدالدین محمد، که زین پس لقب، معتمد السلطنه، را نیز یدک می‌کشید درخشان‌تر از پیش تابیدن گرفت. اقتدار فزاینده وی سبب شد تا دگر بار آتش رشک و حسد در میان امیران و ارکان دولت و به‌ویژه امیرعلیشیر شعله‌ور گردد و از این روی با همدلی و همراهی یکدیگر بر آن شدند خواجه مجدالدین محمد را از دخالت در امور حکومت مانع شوند. تاریخنگاران عمدتاً هوادار امیرعلیشیر علت مخالفت‌های وی با خواجه مجدالدین را نه سودای قدرت‌طلبی امیرعلیشیر بلکه عملکرد و رفتار خود خواجه مجدالدین معرفی داشته‌اند. به عنوان نمونه خواندمیر در این باره اذعان داشته که مجدالدین در ظاهر نسبت به امیرعلیشیر «شرایط ملایمت و ملازمت را به جای می‌آورد، اما هنگام فرصت زبان به غیبت گشاده نزد حضرت اعلی آن جناب را به کثرت دخل و امور نامناسب منسوب می‌کرد» (خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۰۱-۴۰۰).

نامه‌ای از عبدالواسع نظامی باخزری، از دانشوران و منشیان برجسته روزگار، خطاب به امیرعلیشیر وجود دارد که در آن از خواجه مجدالدین شکایت شده و برای رفع و دفع فتنه‌های وی از امیرعلیشیر طلب یاری شده است (منشی خوافی، ج ۱، ۱۳۵۷: ص ۲۲ - ۲۰). این نامه خود بهترین سند و رساترین مدرکی است که بر مخالفت امیرعلیشیر با مجدالدین محمد و شرکت وی در توطئه‌های درباریان علیه خواجه مجدالدین گواهی می‌دهد. فتنه‌انگیزی‌ها و سخن‌چینی‌های دشمنان خواجه مجدالدین سرانجام در ذهن سلطان رسوخ یافت و به دستور، حسین میرزا بایقرا، او از وزارت برکنار و به محاکمه کشیده شد. در محکمه ظاهراً تقصیر بر وی ثابت نشد و از این روی مقرر شد شصت هزار دینار، به عنوان سپاسگزاری، به دیوان پرداخته و آزاد گردد (خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۰۴-۴۰۳). محبوس و کشته نشدن خواجه مجدالدین را می‌توان نشانی از دلبستگی‌های عاطفی سلطان به او و یا علاقه پادشاه به استفاده به موقع از وی در مهار کردن

قدرت دیگر بزرگان و امیران دربار و از جمله امیرعلیشیر دانست. امری که گزارش مورخان آن عهد از وقایع آتی بر درستی آن صحنه می‌نهد.

در پی برکناری خواجه مجدالدین، وزیر جدیدی برگزیده شد که نامش خواجه‌افضل‌الدین محمد کرمانی بود. این وزیر تازه به وزارت رسیده که به گفته خواندمیر «لوح دل را به نقوش اخلاص و دولتخواهی مقرب حضرت پادشاهی یعنی امیرصافی ضمیرنظام‌الدوله و الدین‌علیشیر آراسته گردانیده» بود (همان: ص ۴۳۴)، با پشتیبانی امیرعلیشیر بدین مقام نایل آمد. چند صباحی دیگر، سلطان که از اوضاع چندان رضایت نداشت، کوشید تا خواجه‌مجدالدین را دگر بار به قدرت بازگرداند، اما امیرعلیشیر «تجویز این معنی نمی‌فرمود» (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۸۰). سرانجام، سلطان دودلی را وانهاد و عزم راسخ نمود تا مجدالدین را بار دیگر وزارت بخشد و در این راه با هر مخالف و مانعی حتی، امیرعلیشیر، برخورد نمود. حسین‌میرزا بایقرا برای نیل به مقصود، امیرعلیشیر را که مخالف عمده خواجه‌مجدالدین بود، از هرات دور نمود و با تبعید محترمانه به حکومت استرآباد فرستاد، زیرا همانگونه که پژوهندگانی چون سیروف و سابلتنی نیز بیان داشته‌اند، این کار برای آرامش خاطر خواجه‌مجدالدین محمد لازم می‌نمود (سیروف، حمل ۱۳۲۶، ص ۹. و (Subtelny, 1988: p197)).

به محض رهسپاری امیرعلیشیر به استرآباد، خواجه‌افضل‌الدین محمد، که دیگر پشتیبان و حامی توانمندی چون امیرعلیشیر را در دسترس نداشت، به دستور سلطان از وزارت برکنار شد و خواجه‌مجدالدین محمد جایگزین او و عهده‌دار منصب وزارت شد (خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۰۵). خواجه‌افضل‌الدین محمد نیز که بر جان خویش بیمناک بود، با وقوع این رخداد به سرعت برق و باد از هرات خارج شد و سر در پی امیرعلیشیر نهاد و خود را به استرآباد رساند (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۶۷۶۵). در پی این گریز سریع، خواجه‌مجدالدین، با تایید سلطان تیموری، سفیران متعددی روانه استرآباد ساخت و استرداد خواجه‌افضل‌الدین را درخواست نمود. اما امیرعلیشیر که همواره خواجه‌افضل‌الدین را «در پناه عاطفت خویش ماوی داده» بود (خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۳۵)، از پذیرش این فرمان سرباز زد و به خواجه‌افضل‌الدین سفارش نمود که رهسپار عراق عجم و آذربایجان شود (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۶۷۶۵).

در پی با بازگشت امیرعلیشیر به هرات که با موافقت سلطان انجام پذیرفت، قدرت مجدالدین از نوکاستی یافت، اما همچنان با حمایت سلطان بر سر کار باقی ماند. امیرعلیشیر و دیگر مخالفان وی نیز که اوضاع را چنین دیدند به جستجوی راه‌های نابودی وی برآمدند. تکاپوهای بی‌وقفه

امیرعلیشیر و دیگر کسانی که با خواجه مجدالدین در تضاد بودند، سرانجامش آن شد که سلطان صلاح ملک در آن بیند «خواجه مجدالدین چندگاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آن که مهم به اضطرار انجامد از روی اختیار از اشتغال ملک و مال استعفا نماید» (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۸۸). با کناره جستن خواجه مجدالدین از مقام وزارت، خواجه نظام الملک دگر بار مصدر امر وزارت شد و با استقلال به تدبیر امور پرداخت (همان: ص ۱۸۸). روی آوردن دوباره سلطان به خواجه نظام الملک شاید از آن جهت بوده که به هیچ ترتیب نمی خواسته دوباره وزیری را به کار گمارد که برکشیده امیرعلیشیر باشد.

گفتنی است، کناره جستن خواجه مجدالدین نیز منجر به پایان یافتن ماجرا نشد. سخن گفتن از معایب وی نزد سلطان و هنگفت جلوه دادن ثروتش از سوی بدخواهان راهی شد برای تحریک سلطان بر ضد وزیر معزول. خواجه نظام الملک خوافی، نیز بنا به آزاری که از خواجه مجدالدین محمد دیده بود درصدد برآمد انتقام بازستاند. سرانجام سخن چینی ها و نامی ها نتیجه داد و سلطان بر آن شد تا به گونه ای شدیدتر با خواجه مجدالدین برخورد کند. بنابراین جلسه محاکمه ای تشکیل شد. در جریان محاکمه، حتی به اعتراف مورخان هوادار امیرعلیشیر، وی در پاسخ گویی به اتهامات موفق بود و «جواب های نیک گفت» (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۵۷۹۰). با تمام این اوصاف نتیجه نهایی محاکمه آن شد که اموال وی مصادره و خودش نیز مورد شکنجه قرار گیرد تا دارایی و ثروت پنهانش را نیز فاش سازد. خواجه مجدالدین، پس از آن که از شکنجه های دهشتناک جان سالم به در برد، در وهله نخست در گوشه ای دنج پنهان شد، آنگاه از بیراهه و از راه بیابان به کرمان رفت و از آنجا رهسپار حج شد، اما در مسیر حجاز درگذشت (خواندمیر، ۲۵۳۵ ش: ص ۴۱۷-۴۱۶). دیری نپایید که خواجه نظام الملک خوافی نیز هدف آماج حملات دشمنان و مخالفان واقع شد و در پی آن قربانی رقابت ها و ستیزه جویی های امیران و وزیران و صد البته سیاست های امیرعلیشیر گردید. دشمنی و ضدیت امیرعلیشیر با خواجه نظام الملک خوافی در آن برهه زمانی که شورش بدیع الزمان میرزا، خاطر پادشاه را مشوش ساخته بود، فزونی یافت. منابع تاریخی طرفدار امیرعلیشیر بیان داشته اند، خواجه نظام الملک خوافی می خواست به جهت خوش خدمتی برای سلطان، شورش بدیع الزمان را خود فیصله بخشد و بدین واسطه بدان هنگام که امیرعلیشیر برای میانجی گری به بلخ رفته و بدیع الزمان را به صلح راضی نموده بود، نشانی برای امیر ارسلان برلاس، کوتوال بلخ، فرستاد که چون بدیع الزمان میرزا، از شهر برای شکار بیرون شد، راه های ورودش به شهر را بر بندد. این نشان به دست بدیع الزمان افتاد و نتیجه آن شد که نه تنها صلح به هم خورد، بلکه امیرعلیشیر نیز از

مأموریت خود سرخورده و ناکام بازگشت (میرخواند، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ص ۶۸۰۴ - ۵۸۰۳). به دنبال این رویداد، امیرعلیشیر و گروهی از ارکان دولت که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند، یکدل و متحد گشتند تا وی را از هستی ساقط سازند (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۰۸). در این هنگام خواجه افضل الدین محمد کرمانی نیز به اشاره امیرعلیشیر از آذربایجان مراجعت نمود و وارد تخته‌گاه هرات شد. بازگشت خواجه افضل الدین مقارن شد با به ثمر نشستن توطئه‌ها و دسیسه‌های امیرعلیشیر و همراهانش، به طوری که خواجه نظام الملک از وزارت معزول شد و خواجه افضل الدین دوباره عهده‌دار وزارت گردید (خواندمیر، ۲۵۳۵ش: ص ۴۰۷).

خواجه افضل الدین محمد از همان هنگام که افسار توسن وزارت را به دست خویش دید، کمرهت بر آزار و حتی نابودی کامل خواجه نظام الملک بربست. وی درباره دستگیری خواجه نظام الملک با امیرعلیشیر رایزنی کرد و گویا امیرعلیشیر هم مخالفتی نمود. خواجه افضل الدین آنگاه دستور داد تا صورت اموال و املاک نظام الملک و فرزندانش را مورد تحقیق و تفحص قرار دهند و سپس همه آنان را بازداشت کرد. در منابع تاریخی سخن از مرگ دهشتناک خواجه نظام الملک و فرزندانش آمده است. شرح ماجرا برابر با آنچه در، تاریخ، الفی آمده چنین است:

امیرعلیشیر در به همراه انداختن نظام الملک سعی شد تا او را محبوس نساخت آرام نگرفت و مجموع فرزندان و خویشان خواجه هر جا که بودند گرفتار شدند و اموال بسیار از سر کار ایشان به دیوان واصل شد و در قلعه اختیارالدین محبوس شدند و سلطان احمد میرزا و امیر عبدالخالق که در شهر به قتل ایشان مأمور شدند و نخست فرزندان و خویشاوندان خواجه را در نظرش به قتل آوردند... و بعد از آن او را پوست کردند (تتوی و ...، ج ۸، ۱۳۷۸: ص ۵۳۹۰).

در پی این حادثه دیری نپایید که امیرعلیشیر خود از دنیا برفت (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۲۲۰) و بالطبع خواجه افضل الدین محمد پشتیبان اصلی خود را از دست داد و به تنهایی درگیر ستیز با دیگر دیوانیان و امیران شد.

نیازمند یادکرد است، گروهی از پژوهشگران معاصر و از جمله آنان، فرهانی منفرد، دخالت گسترده امیرعلیشیر در عزل و نصب وزیران را به رقابت دیرینه ترک و تاجیک ربط داده و اذعان نموده‌اند که وی بدین سبب در درازنای زندگی سیاسی خود به عنوان امیری ترک‌تبار با وزیران و دیوانسالاران فارسی‌زبان ستیزی پیگیر و مرموز داشته است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۱: ص ۲۰۲). نگارنده بر آن باور است، با وجود آن که در بسیاری موارد نقشی که امیرعلیشیر ایفا نمود اسباب

سقوط دیوانسالاران ایرانی را به ورطه هلاک فراهم آورد، این واقعیت را نباید به رقابت قومی ترک و تاجیک محدود ساخت. علت این حقیقت را بیشتر می‌بایست در زیاده‌طلبی و قدرت‌خواهی امیرعلیشیر جستجو کرد و اگر انگیزه او از این اقدام تنها با مسائل قومی ربط داده شود، این پرسش پیش می‌آید که وی چرا از برخی دیوانسالاران ایرانی چون خواجه‌افضل‌الدین محمد کرمانی حمایت می‌نموده است؟ چرا فرهنگ‌مردان فارسی‌زبان در زمره دوستان وی بوده و در پرتو حمایت‌های وی می‌زیسته‌اند؟ به دیگر سخن، اگر او به راستی مخالف تاجیکان بود، هیچگاه با افرادی چون جامی، خواندمیر، میرخواند، واصفی، عبدالله مروارید و ... طرح دوستی صمیمانه نمی‌ریخت و تلاش در جهت رشد و اعتلای موقعیت آنان پیشه نمی‌کرد. در ضمن، نباید فراموش داشت که در برهه‌هایی خشم امیرعلیشیر دامان بزرگان ترک را نیز می‌گرفت، سرنوشت امیرجهانگیر برلاس و امیرمحمد برندق که همزمان با برکناری خواجه‌مجدالدین محمد از وزارت، دستگیر و دربند شدند، بهترین گواهی بر درستی این مدعا است (خواندمیر، ج ۴، ۱۳۸۰: ص ۱۹۴).

نتیجه گیری:

به عنوان برآیند سخن می توان اظهار داشت بازبینی و واکاوی داده های تاریخی موجود نشان داد که امیرعلیشیر نوایی در کانون و مرکز تمام چالش های سیاسی عهد خویش قرار داشت و حضور توانمندانه او در عرصه سیاست همواره موجب آن بود که چشم اندازهای نوینی در فضای سیاسی وقت ترسیم گردد. به دیگر سخن، نقش افکار و تأثیر عملکرد سیاسی وی را در موارد زیر می توان بر شمرد:

۱- آموزه ها و رهنمودهای امیرعلیشیر نوایی بر جهت گیری های سیاسی پادشاه تیموری وقت، در هر دو عرصه سیاست داخلی و خارجی، تأثیری افزون داشت. سخنی به گزاف نخواهد بود اگر گفته شود امیرعلیشیر طراح، الهام بخش، متفکر و حتی مجری اصلی سیاست های دربار در روزگار فرمانروایی سلطان حسین بایقرا به شمار می آمده است.

۲- نقش امیرعلیشیر نوایی در پایان بخشیدن به شورش های پرشمار قدرت طلبانی که سودای آن به سر پروانده بودند تا سلطان حسین بایقرا را از اورنگ شاهی به زیر آورند و خود تاج فرمانروایی بر سر نهند، بسیار پررنگ است، چه در آن هنگام که خود دست به شمشیر می برد و چه بدان زمان که از نیروی اندیشه و لطایف الحیل سیاسی یاری می جست و مدعیان تاج و تخت را در نیل به اهدافشان ناکام می ساخت. گفتنی است، اشاره های برخی منابع تاریخی عصر صفوی مبنی بر تلاش های گاه و بیگاه امیرعلیشیر در جهت برکشیدن یا ادامه یافتن آتش نبردهای داخلی، را نیز می توان در چنین توجیه نمود که سیاست ورزی های او بیشتر با منافع شخصی و نه لزوماً منفعت سلطنت، همگرایی و همراستایی داشته است.

۳- امیرعلیشیر نوایی خود را برای تعیین ترکیب و آرایش نیروهای سیاسی درون حاکمیت ذی صلاح و محق می دانست. از این روی، در تمامی دوران حیات سیاسی خویش در رخداد های مرتبط با برکشیدن یا عزل کارگزاران حکومت و به ویژه وزیران حضوری مؤثر و پرتکاپو داشت. این مهم گهگاه اسباب بروز چالشی جدی میان او و سلطان حسین بایقرا را فراهم می آورد. با وجود این، رخنمونی این اختلافات نیز هیچگاه مانع آن نشد که وی از تلاش ها و کنش های خود در عرصه انتخاب و انتصاب سیاست ورزان درگاه تیموری فروکاهد.

منابع و مأخذ:

الف: کتابشناسی منابع و مأخذ چاپی فارسی:

- ۱- (۱۳۶۴). جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل). مقدمه و پیوست‌ها الله‌دتا مضطر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات زبان فارسی ایران و پاکستان.
- ۲- (۱۳۸۸). عالم‌آرای شاه اسماعیل، با مقدمه، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج. ۳.
- ۳- بابر پادشاه، ظهیرالدین محمد. (۱۳۰۸ هـ.ق.). با برنامه موسوم به توزک بابری و فتوحات بابری در وقایع حالات و واردات احوال ظهیرالدین محمد بابر پادشاه، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی: میرزا محمد شیرازی ملک‌الکتاب.
- ۴- بارتولد، و. (۱۳۴۶). زندگانی سیاسی میرعلی شیر نوایی، ترجمه پوهاند میرحسین شاه، کابل: انجمن تاریخ.
- ۵- بکری، سید محمد معصوم. (۱۳۸۲). تاریخ سند (تاریخ معصومی)، به تصحیح عمر بن محمد داود پوته باند، تهران: اساطیر.
- ۶- بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین. (۱۳۸۷). پنجره‌ای رو به تاریخ، تهران: اساطیر.
- ۷- تتوی، قاضی احمد و ... (۱۳۸۲). تاریخ الفی، ج ۸، تصحیح و مقدمه غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- جامی، نورالدین احمد. نامه‌ها و منشآت جامی، تصحیح عصام‌الدین اورون‌بایف و اسرار رحمانوف، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- ۹- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌السیر، ج ۴، با مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: خیام، ج. ۴.
- ۱۰- (۲۵۳۵ ش). دستورالوزراء، با نصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۲۵۳۵ ش، ج. ۲.
- ۱۱- (۱۳۷۸). مکارم‌الاخلاق: شرح احوال امیر علی شیر نوایی، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- ۱۲- رفیعی، امیر تیمور. (زمستان ۱۳۸۷). «وزارت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی (۸۳۶-۹۰۳ هـ.ق) در عهد سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری» پژوهش‌نامه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، س ۴، ش ۱۳، ص ۸۸-۶۱.
- ۱۳- روملو، حسن بیگ. (۱۳۵۷). احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.

- ۱۴- رویمر، هر. (۱۳۷۹). «جانشینان تیمور» تاریخ ایران، دوره تیموریان پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی، ص ۱۵۳-۱۰۷
- ۱۵- زمچی اسفزاری، معین الدین محمد. (۱۳۸۲). روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. ج ۲، با تصحیح و حواشی و تعلیقات سیدمحمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۶- سیروف، پترسکو. (حمل ۱۳۲۶). «امیرعلیشیر نوایی ۲»، آریانا، ترجمه میرغلام حامد. ش ۵۱، ص ۴-۱۱
- ۱۷- شگفته، صغری بانو. (۱۳۸۷). شرح احوال و آثار فارسی امیرعلیشیر نوایی متخلص به فانی، تهران: الهدی.
- ۱۸- فرهانی منفرد، مهدی. (۱۳۸۱). پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۹- آزموده، ابوالفضل. (بی تا). قصه‌هایی از سرزمین هرات، قصه‌هایی درباره حکیم و شاعر معروف امیرعلیشیر نوایی و زمامداران خردمند، تهران: گوتنبرگ.
- ۲۰- منشی خوافی، ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد. (۱۳۵۷). منشاء‌الانشاء: نظام‌الدین عبدالواسع نظامی، ج ۱، به کوشش و اهتمام رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- ۲۱- میرجعفری، حسین. (۱۳۷۹). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، تهران: سمت و اصفهان: دانشگاه اصفهان، ج ۲.
- ۲۲- میرخواند، محمد بن خاوندشاه. (۱۳۸۵). تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیا و الملوک و الخلفاء، ج ۵، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ج ۳.
- ۲۳- نظامی باخزری، عبدالواسع. (۱۳۷۱). مقامات جامی: گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی خراسان در عصر تیموریان، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران: نشر نی.
- ۲۴- نوایی، عبدالحسین. (۲۵۳۶ش). اسناد و مکاتبات تاریخی ایران: از تیمور تا شاه‌اسماعیل، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۵- واصفی، زین‌الدین محمود. (۱۳۴۹). بدایع‌الوقایع، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۶- واله‌اصفهانی قزوینی، محمدیوسف. (۱۳۷۹). خلدبرین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.

ب: کتابشناسی منابع و مأخذ چاپی به زبان‌های اردو، روسی و فرانسوی:

- ۲۷- برتلس، ی، ا. (۱۹۶۵م). نوایی و جامی، مسکو: هایکا.
- ۲۸- بلین، م. (۱۸۶۱م). مطالعه زندگی و ادبیات امیرعلیشیر و مطالعه مالکیت در سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه ترکیه، پاریس: بی‌نا.
- ۲۹- عبدالله، سیدمحمد. (بی‌تا). «نظام‌الملک ثانی یعنی میرعلیشیر فانی، وزیر سلطان‌حسین بیقرار، پادشاه هرات»، به اهتمام عبدالشکور احسن و محمدبشیرحسین، مقالات منتخبه اورنتل کالج میگزین و ضمیمه مجله انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب ۱۹۲۵-۱۹۷۰، لاهور: بی‌نا، ص ۲۱۰-۱۷۱.

ج: کتابشناسی منابع و مآخذ انگلیسی:

- 30- Barthold, V.(1962). Four studies on the history of central Asia, translated from Russian, V.Minorsky, Vol III., Leiden: Brill.
- 31- Subtelny, Maria Eva.(1988). «Centralizing Reform and Opponents in the Late Timurid Period» Iranian studies, vol21, No1/2, pp 123-151.

د: کتابشناسی منابع دست‌نوشته:

- ۳۲- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. خلاصه‌الخبار فی احوال‌الاکابر، نسخه دست‌نوشته کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۱۴۴۷.
- ۳۳- مروارید کرمانی، شرف‌الدین عبدالله. شرف‌نامه. نسخه دست‌نوشته کتابخانه و موزه ملی ملک، ش ۳۷۹۸.

